

## تعامل و تقابل روحانیت و روشنفکران در مشروطه (۱۳۲۰-۱۲۸۵ ه.ش)\*

مجید نجات‌پور\*\* علی‌رضا کلانتر مهرجردی\*\*\*

### چکیده

شناخت عمیق ماهیت و محتوای نهضت‌ها و انقلاب‌ها تا حد زیادی به بررسی نقش گروه‌ها و نیروهای اجتماعی تأثیرگذار در روند انقلاب‌ها بستگی دارد. در این بین روحانیت و روشنفکران به واسطه‌ی نقشی که در بیشتر جوامع ایفا می‌کنند، از نیروهای تأثیرگذار در ساختار اجتماعی به شمار می‌آیند. اندیشه‌های مشروطیت با ائتلاف سست روحانیت و روشنفکری آغاز شد، و گذر زمان به تدریج این دو نیروی اجتماعی را در برابر هم قرار داد. مشروطه اولین تجربه‌ی رقابت نیروهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران بود که روحانیت و روشنفکران توانستند آن را در کنار هم به پیروزی رسانند.

اما روحانیت نتوانست در فرآیند مبارزات فکری، جایگزین دینی مناسب ارائه دهد و تنها به تبلیغ نظام سیاسی مورد نظر روشنفکران پرداختند. پس از سپری شدن دو دهه از مشروطه این روشنفکران بودند که اداره امور کشور را به دست گرفتند. آنها با حرکت گام به گام و تدریجی خود از یک سو مخالفین را از سر راه برداشتند و از سوی دیگر با استقرار نظام سیاسی جدید که مبتنی بر نهادهای مشروطه بود، نظامی را که قبل از پیروزی مشروطه در نظر داشتند تأمین کردند. هدف اصلی این مقاله بررسی تعامل و تقابل روحانیت و روشنفکران پس از انقلاب مشروطه (۱۳۲۰-۱۲۸۵ ه.ش) می‌باشد.

واژگان کلیدی: روشنفکران، مشروطیت، روحانیان، قانون اساسی مشروطه، ایدئولوژی.

\*. تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۰۶/۲۰ و تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۱/۰۹

\*\* دانشجوی دکتری رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)

\*\*\* دانش آموخته جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی و عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی

kalantarmehrjardy975@yahoo.com

## مقدمه

دوره‌ی پس از مشروطیت (۱۳۰۴-۱۲۸۵) اولین تجربه‌ی رقابت نیروهای سیاسی ایران با یکدیگر برای دستیابی به قدرت سیاسی و حفظ آن است. در این مقطع تاریخی همچون اغلب حرکت‌های اجتماعی، طبقات و گروه‌های مختلف مشارکت داشتند. طبقات و گروه‌هایی با افق اجتماعی گوناگون و وجه نظرهای متمایز، روشنفکران اصلاح‌طلب و انقلابی، بازرگانان ترقی‌خواه و روحانیان روشن‌بین سه عنصر اصلی آن نهضت محسوب می‌شدند.

اندیشه‌های مشروطیت که با ائتلاف سست روحانیت و روشنفکری آغاز شد گذر زمان این دو نیروی اجتماعی را در برابر هم قرار داد. تحت‌تأثیر این رقابت سیاسی، ثبات نظام سیاسی ایران دستخوش نوسانات مختلفی گردید که مهمترین دستاورد آن برای مشروطه‌طلبان را می‌توان نفی سلطنت مطلقه و بنیان‌گذاری سلطنت مشروطه در ایران دانست. به دنبال این تحول اساسی انتظار می‌رفت که علما به ارکان قدرت نزدیک شوند، اما تحولات و نابسامانی‌های پس از مشروطه نتیجه عکس داد و دوری روحانیت از قدرت سیاسی تا آنجا شدت گرفت که موجب سرخوردگی و یأس بسیاری از روحانیان از دخالت در سیاست گردید به گونه‌ای که بسیاری از آنان به موضع سنتی خود یعنی عدم دخالت در سیاست بازگشتند.

در این مقاله، سه پرسش مطرح گردیده است. این سه پرسش بر سه سطح تحلیل موضوع روحانیت و روشنفکری ایران، مبتنی است. این سه پرسش عبارتند از:

۱- با توجه به شرایط تاریخی - اجتماعی ایران، روحانیت و روشنفکران چه دیدگاه‌هایی در مورد نظام سیاسی مشروطه داشته‌اند؟

۲- تعامل و تقابل نهادهایی چون روحانیت و روشنفکران ایرانی در رقابت سیاسی پس از مشروطه چگونه بوده است؟

۳- ساختار سیاسی - اجتماعی نظام مشروطه چه تأثیری بر کارکرد نهادهای روشنفکری و روحانیت داشته است؟

جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان رشته‌ای که عهده‌دار تبیین نقش نیروهای اجتماعی و تعامل آنها با سیاست می‌باشد، به عنوان ابزار مناسبی می‌تواند در تجزیه و تحلیل نقش روحانیت و روشنفکران در ارتباط با ساخت قدرت سیاسی کمک شایان توجهی نماید. بنابراین، چارچوب نظری این پژوهش توجه به نقش نیروهای اجتماعی در سیاست از

سویی و نظریات مطرح در جامعه‌شناسی سیاسی احزاب از سوی دیگر است. از آنجا که جامعه‌شناسی سیاسی عهده‌دار مطالعه و بررسی ساختار و کارکرد نهادها، گروهها، احزاب و سازمان‌های اجتماعی و تجزیه و تحلیل روابط متقابل بین قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی است، این پژوهش نیز تلاش دارد تعامل و تقابل روحانیت و روشنفکران را از این دیدگاه مورد بررسی و کنکاش قرار دهد. روش تحقیق مقاله‌ی حاضر، کتابخانه‌ای و با تأکید بر مطالعه منابع تاریخی - تحلیلی است و بر رویکرد انتقادی نسبت به رقابت سیاسی میان دو جریان روشنفکری و روحانیت در ایران پس از مشروطه مبتنی است.

### اهمیت و ضرورت تحقیق

در تاریخ معاصر ایران همواره روحانیت و روشنفکران فراز و فرودهای بسیاری را پشت سر گذاشته‌اند. آنها در اکثر برهه‌های مختلف تاریخی توانسته‌اند بر مسیر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران چه در مقطع تاریخی بعد از مشروطه و چه در جریانات بعد از انقلاب اسلامی تأثیر گذار باشند. روحانیت بعد از مشروطه بنا به شرایط زمانی و اقتضائات خاص خود با مبارزه مثبت و در برهه‌هایی با مبارزه منفی به ایفای نقش خود در بعد از مشروطه می‌پردازد. اما با وقوع انقلاب اسلامی و پس از آن روحانیان توانستند زمام امور کشور را در دست بگیرند، با سازماندهی نوع خاصی از سازوکارهای حکومتی تحولات سیاسی را اداره کنند و در این زمینه با شکل‌دهی به رویکردها و رهیافتهای گوناگون در حفظ و تداوم و مشروعیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، نقش و توانایی‌های خود را به منصفه ظهور برسانند.

این تحقیق با واکاوی نقش روشنفکران و روحانیان در نهضت مشروطیت و مطالعه و بررسی تجربه حضور آنان در عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی ایران و نیز شناسایی الگوهای تعامل نیروهای اجتماعی با جامعه و دولت، تلاش دارد تا با رجوع به گذشته و بهره‌گیری تجربیات آن، برای وضعیت حال و آینده نظام جمهوری اسلامی ایران مفید واقع گردد. پژوهش حاضر به عنوان بخشی از تحقیقات صورت گرفته پیرامون تاریخ سیاسی معاصر می‌تواند به زوایای مهمی بپردازد که تا به حال به صورت جامع بدان پرداخته نشده است.

## پیشینه و ادبیات موضوع

محمدحسین بحرانی (۱۳۸۸) «در طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر» به تحلیل و تبیین نقش قشرهای میانی (سنتی و جدید) در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۸۰ ه.خ اشاره کرده و به کنش‌های سیاسی ناشی از آگاهی طبقاتی و گفتمان سیاسی می‌پردازد. وی با پژوهشی در گفتمان‌های سیاسی قشرهای میانی ایران نشان می‌دهد که چگونه طبقه متوسط سنتی علیرغم روبه زوال بودن و قدرتمندی طبقه متوسط جدید در عصر نوسازی و مدرنیته توانست انقلابی به رهبری روحانیون و قشرهای سنتی انجام دهد که همه جامعه را دگرگون کرده و گفتمان سیاسی آنان به گفتمان مسلط جامعه ایران تبدیل گردد.

جمعی از نویسندگان مجله حوزه (۱۳۸۵) در کتاب «روحانیت و مشروطه»، پیرامون عملکرد روحانیان و علمای دین در جریان نهضت مشروطه و پس از آن به بحث و بررسی می‌پردازند. این کتاب نشان می‌دهد که علمای دین، چه راه و روشی را باید پیش می‌گرفتند که نگرفتند و چه ابزار و اهرم‌هایی را باید به کار می‌بستند که نبستند و به طور کلی چه دلایلی باعث انحراف و شکست نهضت شد.

حسین بشیریه (۱۳۸۴) در «جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی» به مناسبات میان دین و دولت از دیدگاه نظریه پردازانی چون وبر (Weber)، دورکهایم (Durkheim) و ترولتس (Troeltsch) که از نخستین بنیانگذاران جامعه‌شناسی مذهب هستند می‌پردازد و در ادامه به ویژگی‌های سیاسی برخی از ادیان بزرگ اشاره می‌کند. این کتاب در پی تحلیل نقش نیروهای اجتماعی تأثیرگذار نظیر روحانیون در سیاست است و سپس اندیشه سیاسی شیعه و نیز سیر تحولات مربوط به دخالت و عملکرد روحانیت از ابتدای شکل‌گیری مکتب تشیع تا انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را نشان می‌دهد.

یحیی فوزی تویسرکانی (۱۳۸۴) در کتاب «تحولات سیاسی - اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران» به سیر تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در سه دهه اخیر پرداخته است. به واقع این کتاب مجموعه‌ای توصیفی درباره تحولات سیاسی - اجتماعی می‌باشد که نگارنده سعی دارد ربع قرن تحولات پس از انقلاب را از زوایای گوناگون مورد کنکاش قرار دهد.

فریدون اکبرزاده (۱۳۸۰) در «نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی» ضمن مطالعه نقش و عملکرد رهبران، سه رخداد بزرگ ایران در سده بیستم یعنی انقلاب مشروطیت ایران، جنبش ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی را نیز مورد مطالعه و بررسی تطبیقی قرار داده است. ایشان در این کتاب یکی از عوامل اصلی انحراف و شکست نهضت مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت را در دو دستگی بین رهبران آن می‌داند در حالی که رمز پیروزی، حفظ و تداوم انقلاب اسلامی را در رهبری واحد می‌بیند. لیکن در این کتاب به همه ابعاد و وجوه افتراق و اشتراک نقش روحانیان بعد از انقلاب اسلامی و نهضت مشروطه پرداخته و تنها به نقش «رهبری» پرداخته است.

احمد نقیب‌زاده (۱۳۸۲) در کتاب «نقش روحانیت شیعه در پیروزی انقلاب اسلامی ایران به نقش روحانیت شیعه به عنوان یک نیروی سیاسی بومی و مهم در عرصه‌ی سیاست ایران پرداخته است. در این کتاب با بررسی مبانی نظری ارتباط دین و سیاست، عوامل اندیشه‌ای و جامعه‌شناختی موثر در حضور روحانیت در صحنه‌ی سیاسی ایران تبیین و نحوه‌ی رهبری نهضت اسلامی از سوی روحانیت، خصوصاً امام خمینی (ره) تحلیل می‌گردد و در ادامه نحوه‌ی تثبیت نظام جمهوری اسلامی و نقش روحانیت در اداره‌ی نظام سیاسی جدید و مخصوصاً اداره‌ی هشت سال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بررسی می‌شود.

محمدعلی حسینی‌زاده (۱۳۸۶) در کتاب «اسلام سیاسی در ایران» به نحوه‌ی ایجاد، شکل‌گیری و تثبیت گفتمان اسلام سیاسی در ایران و آغاز آن از دهه‌ی ۱۳۲۰ به بعد پرداخته و با تحلیل آن در قالب اسلام سیاسی فقهاتی پس از انقلاب اسلامی، به پیشسازی نقش سیاسی روحانیت در عرصه‌ی معادلات قدرت و تثبیت و تداوم الگوی جمهوری اسلامی به عنوان ثمره‌ی تلاش آنها می‌پردازد.

این پژوهش به ابعاد جایگاه روحانیان و روشنفکران پس از انقلاب مشروطه می‌پردازد که تاکنون در این زمینه تحقیق جامعی صورت نگرفته است. این در حالی است که در تحقیقات انجام شده در ارتباط با این موضوع کار مقایسه‌ای و تطبیقی مشاهده نمی‌شود و هر کدام تنها از جنبه‌های خاصی به موضوع پرداخته‌اند.

## نقش روشنفکران پس از مشروطه

جریان روشنفکری در ایران در واقع محصول شرایط اجتماعی ایران نبود، بلکه افرادی که غالباً از طریق محافل روسی با مباحث روشنفکری انگلیس و به‌ویژه فرانسه آشنا شده بودند، تصمیم گرفتند اندیشه روشنفکری را به مثابه یک مظروف، با ریختن در ظرف فرهنگ ملی، بومی کنند. این اقدام از آن جهت که در فرایند آن به بسترسازی و مهیا کردن فضای پذیرش آن توجه نگردید لذا هیچگونه تجانسی با زیرساختهای فرهنگ بومی ایران نداشت، و سرانجام هم به اهداف کلی خود دست نیافت. رهبران جریان روشنفکری ایران از یک قشر اجتماعی واحد نبودند، بلکه گروههای اجتماعی متفاوتی چون شاهزادگان، نظامیان، برخی روحانیان و غالباً فرزندان بازرگانانی که بنا به علایق تجارتي به قفقاز رفته بودند، ترکیب عمده این روشنفکران را شکل می‌دادند. از این رو روشنفکران ما با جهان‌بینی و معرفت‌شناسی متفاوتی با جریان روشنفکری روبرو شدند؛ گذشته از آنکه روشنفکران مشروطه قشر نازکی از جمعیت شهری را شامل می‌شد. به گفته آبراهامیان آنان جزو طبقه متوسط حقوق‌بگیر به حساب می‌آمدند و این امر خود نقض غرض بود؛ زیرا روشنفکران قاعدتاً باید منتقد وضع موجود برای دستیابی به وضع مطلوب باشد اما در صورت وابستگی به هرم قدرت، نمی‌تواند این رسالت خود را انجام دهد. به‌عنوان نمونه میرزا ملک‌خان به‌عنوان روشنفکری که به دو زبان اروپایی (فرانسوی و انگلیسی) تسلط داشت و علاوه بر اقامت نسبتاً طولانی در اروپا، رسالات و کتابهای فلاسفه اروپایی را مطالعه کرده بود، می‌توانست منشا اثرات بسیاری در جریان روشنفکری ایران باشد، اما به دلیل پیوند با قدرت و قرار گرفتن در بطن امواج سیاسی، نقش ثابتی در جریان روشنفکری مشروطه ایفا نکرد.

از سوی دیگر جریان روشنفکری مشروطه، فاقد یک استراتژی مستقل و واحد بود. عده‌ای مثل آخوندزاده و تاحدودی طالبوف و همین‌طور تقی‌زاده، طرفدار فرنگی‌مآب کردن جامعه به شکل تمام عیار بودند. آخوندزاده با نگرشی کاملاً افراطی، طرفدار حذف دین از مناسبات اجتماعی و حتی تغییر الفبای ایرانی بود و این انتظار، ناآشنایی او با پیچیدگی‌های فرهنگی جامعه ایرانی را نشان می‌داد. گروهی دیگر مانند ملک‌خان و مستشارالدوله، خواهان همپوشانی مشروطه با موازین اسلامی بودند. آنها برقراری مشروطه را امری

اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، ولی به‌خاطر مقتضیات و شرایط زمانی و مکانی می‌خواستند اصول مشروطه و دموکراسی و لیبرالیسم را با موازین شرعی تلفیق کنند؛ حال آنکه مشروطه و دموکراسی، مفاهیمی اروپایی و اهداف آنها، رهاسازی فرد از تعهدات دینی یا خارج کردن مناسبات اجتماعی از قید سلطه حکومت خودکامه بود. مشروطه و دموکراسی در اروپا می‌خواست اراده فردی را جایگزین مشیت الهی نماید و آن را در چارچوب قرارداد اجتماعی مقید کند. البته اقدام صحیح را همان گروه دوم به کار بردند؛ زیرا با توجه به عمق علائق دینی در جامعه ایران، در هر حال امکان حذف دین از مناسبات اجتماعی نه وجود داشت و نه بایستی آنها این تصور را در ذهن خود به وجود می‌آوردند؛ زیرا تعهدات دینی در فرهنگ ایران کاربرد بیشتری نسبت به تعهدات قانونی دارد (بیگدلی، ۱۳۸۵، ۲۲-۲۱).

### نقش سیاسی روحانیت پس از مشروطه

چنانچه سرآغاز و سرانجام جنبش مشروطه را در سه موج فرض کنیم، در موج اول روحانیت به دلیل همخوانی فرهنگی با توده‌ها و توانایی در بسیج عمومی توانست تظاهرات ضدحکومتی را سامان دهد، لکن سطح انتظارات روحانیت از دربار نسبتاً محدود بود. خواسته‌های آنها در کل برکناری عین‌الدوله، برقراری عدالتخانه و اخراج مسیو نور بلژیکی را شامل می‌شد و مظفرالدین‌شاه تقریباً به‌سرعت به این تقاضاها پاسخ مثبت داد. احتمالاً روحانیانی چون طباطبایی و بهبهانی و شاه تصور می‌کردند جنبش در همین موج اول خاتمه یافته است و از سوی دیگر روحانیت اولیه جنبش، خود را برای یک مبارزه طولانی از نظر توشه سیاسی آماده نکرده بودند.

موج دوم را طبقه متوسط سنتی متشکل از بازاریان و روشنفکران رهبری کردند. این دو گروه به دلیل ارتباط با اروپا، خواهان کنترل و محدود کردن قدرت دستگاه حاکمه و تنظیم مناسبات دولت و جامعه بر مبنای ساخت و وضع قانون، تعیین حدود آزادی، توجه به حقوق طبیعی افراد بر پایه اصل قرارداد اجتماعی، و مبارزه با اصل حق الهی حکومت و سلطنت بودند. این انتظارات نه ناشی از تراوشات ذهنی روشنفکر مشروطه‌خواه، بلکه متأثر از مطالعه رسالات فلاسفه سیاسی انگلیس و فرانسه (جان لاک، منتسکیو و روسو) بود. البته بازاریان و روشنفکران مشروطه به لحاظ تفکر و اندیشه با یکدیگر متفاوت بودند اما

آنها در یک نقطه اشتراک داشتند و آن، محدود کردن قدرت استیلای شاه و عوامل حکومت بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۶۴ - ۵۳).

موج دوم، جنبش مشروطه‌خواهی را با طرح انتظاراتی مثل قانون اساسی، تأسیس پارلمان، وضع قوانین اعطای حق رأی به مردان و تضمین آزادی‌های مدنی به راه انداخت و جنبش را وارد مرحله جدیدی کرد؛ چنانکه رفتارها رنگ فرنگی‌مابانه به خود گرفت. شاید به همین دلیل بود که برخی روحانیان برجسته به تبع بروز اختلاف میان خود و نیز نگرانی از ورود برخی اشکال غربی حکومت مثل قانون اساسی، پارلمان و وضع قوانین جزایی و مدنی مغایر با احکام فقهی، در مقابل موج دوم که توسط روشنفکران هدایت می‌شد، به مقاومت پرداختند.

بروز اختلاف در جبهه متحدان قبلی و نیز تضاد میان روحانیت و روشنفکران، زمینه را برای دخالت روسیه و انگلیس باز کرد. روسیه در حمایت از دربار و انگلیس در حمایت از بازار، آشکارا وارد مبارزات مشروطه شدند. روحانیت نیز به دو شاخه طرفدار محمدعلی‌شاه و هوادار مشروطه‌خواهان یا پارلمان تقسیم شدند (کسروی، ۱۳۶۳، ۴۰۹). به این ترتیب نیروهای متحد اولیه به نیروهای معارض یکدیگر تبدیل شدند که به تبع آن از دیدگاه‌های مختلف آنان در مورد بنیان‌های فکری مشروطه و نظام سیاسی پس از آن نشأت می‌گرفت.

### دیدگاه روحانیت و روشنفکران در مورد مشروطه

مناسبات روحانیت با دولت در ایران معاصر از فراز و فرودهای بسیاری برخوردار بوده است. پس از به رسمیت شناخته شدن مذهب تشیع در دوران صفویه و قدرت یافتن پادشاهان شیعه، روحانیت موقعیت سیاسی جدیدی به دست آورد؛ اما پیوند آنان با دولت در دوره قاجاریه دوام چندانی نداشت و آنان همچنان از صحنه قدرت به دور ماندند. ضعف و زوال پادشاهان قاجار به گونه‌ای بود که پس از چندی روحانیت توانست در رأس اپوزیسیون داخلی، رهبری قیام تنباکو را بدست بگیرد. سیر این تحول در دوره مظفرالدین شاه به تضاد کامل دین و دولت انجامید و روحانیت انقلاب مشروطه را در کنار روشنفکران به پیروزی رساند.

روحانیان ابتدا تحت تأثیر تلقین و نفوذ اجتماعی عقاید روشنفکران آزادیخواه قرار گرفته



بودند؛ چنانچه از جمله روحانیان برجسته‌ای مانند آیت‌الله نائینی به تأویل شرعی و توجیه اصول مفهوم مشروطیت برآمدند. با این حال پس از پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ ه.ق (۱۶۰۶ م) آنان از صحنه‌ی سیاسی ایران کنار گذاشته شدند. لذا کسانی چون آیت‌الله نائینی که تا آن زمان از حکومت مشروطه دفاع نموده و با روشنفکران در این زمینه همکاری کرده بودند، از آنان رنجیده خاطر شدند. تا آنجا که آیت‌الله نائینی دستور داد کتابی را که تحت عنوان «تنبيه الامه و تنزیه المله» در توجیه و حمایت از مشروطیت و انطباق آن با اسلام نوشته بود، جمع‌آوری کنند (آدامیت، ۱۳۵۶، ۴).

اما مسأله مهمتر آن بود که روشنفکران نه تنها در زمینه‌های سیاسی و حکومتی، بلکه در تمامی صحنه‌های زندگی، خواهان اخذ تمدن غرب و الگوسازی از آن بودند و این در حالی بود که تحولات و اصلاحات اجتماعی - سیاسی در غرب منجر به سکولاریسم در صحنه‌ی سیاست و اومانیزم در صحنه‌ی اجتماع و ماتریالیسم در اندیشه‌های فلسفی گردیده بود. روشنفکران که نماینده تعقل سیاسی غربی بودند، خواهان تغییر اصول سیاست و مرجع نظام پارلمانی بودند. روشنفکران ایرانی به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌گردیدند و عده‌ای از آنان تحت‌تأثیر روشنفکرانی همچون «مونتسکیو» به دنبال برقراری لیبرالیسم به عنوان راه‌حل مشکل جامعه‌ی ایرانی بودند. گروهی دیگر به علت ارتباط با دولت‌ها و احزاب چپ قفقاز با اندیشه‌های سوسیالیستی آشنا شده و تحت‌تأثیر افکار دانشمندانی همچون «سن‌سیمون» و بعدها «مارکس» خواهان نوعی حکومت سوسیال دموکراسی در ایران بودند (آدامیت، ۱۳۵۶، ۱۱).

دسته‌ای دیگر ضمن تغذیه از سنت و دین، نسبت به دیدگاه‌های برخی روشنفکران دیدی انتقادی داشته و نیم‌نگاهی به فرهنگ و تمدن غربی داشتند. با این حال با فرهنگ و تمدن خودی نیز همان برخورد را می‌نمودند. به عبارت دیگر با اینکه آنان طرفدار سنت و تجدد بودند ولی با دیدگاه انتقادی به آن نگاه می‌کردند. از سردمداران این نوع تفکر می‌توان از سید جمال‌الدین اسدآبادی یاد کرد که در واقع نقطه‌ی اتصال روشنفکری و روحانیت بود و عامل عمده در ایجاد تغییر عنصر آگاهی بخش و همبستگی بودند (منوچهری، ۱۳۸۲، ۳۴۶ - ۳۴۰). ناگفته نماند که اکثر روحانیان در این زمان از تحولات اروپا و جدال‌های مربوط به آن اطلاعات چندانی نداشتند و این امر یکی از عواملی بود که

باعث می‌گردید، آنان از نظرات و دیدگاه‌های روشنفکران بیگانه بوده و با بدبینی زیادی به آن بنگرند. بدین ترتیب جریان تجددخواهی در صحنه زندگی اجتماعی زمینه‌ای دیگر برای جدایی روحانیان و روشنفکران و تعارض آنان با یکدیگر گردید.

دخاله روشنفکران در امور دینی باعث کشاکش‌هایی میان آنان و روحانیان گردید، ولی از آنجا که روشنفکران منادی اسلامی بودند که خلوص ایدئولوژیک نداشت، نتوانستند پیروان زیادی را گرد آورند و به علت زندگی در غرب با اوضاع اجتماعی جامعه ایرانی تا حدودی ناآشنا بودند. سرانجام آنان نیز دچار تغییر فکری گردیده و بعضاً به مارکسیسم گرایش پیدا کردند. روشنفکرانی نیز بودند که به صراحت دین و روحانیت را عامل انحطاط و عقب‌ماندگی ایران می‌دانستند و با برنامه گوناگونی مانند تغییر خط، یکسان‌سازی زبان، توجه دوباره به ایرانی‌گرایی یعنی ایران باستان و غیره سعی در حذف روحانیون در کنار خود داشتند (مزینانی، ۱۳۸۵، ۶۴۱ - ۶۰۲).

این دسته به خصوص پس از تشکیل و گسترش فراماسونری که با مخالفت سخت روحانیان سنتی و دستگاه حاکم مواجه شد، حملات وسیعی را علیه روحانیت طرح‌ریزی کردند و به مناسبت‌های مختلف روحانیان را مورد حمله و اتهام قرار می‌دادند. این دسته معتقد بودند دست‌یابی ایران به مدنیت غربی و گسترش صنعت و فن، تنها در گروه کنارگذاشتن روحانیت از صحنه‌ی سیاست و خاتمه‌دادن به نفوذ سنتی آنان در جامعه است، لذا آرام‌آرام و به تدریج سنت‌های ملی و مذهبی را تخریب نموده و فرهنگ غربی را به عنوان بهترین الگوی زندگی اجتماعی مطرح ساختند. موضع روحانیان و این دسته از روشنفکران در قبال یکدیگر به خوبی روشن بود (آدمیت، ۱۳۵۱، ۷۵ - ۶۳).

در این زمینه علل دیگری را نیز می‌توان به عنوان عوامل جدایی روحانیان و روشنفکران برشمرد؛ از جمله این که خاستگاه آموزش و آبخشور نظری و فکری روشنفکران با روحانیون متفاوت می‌باشد. روشنفکران تحصیل‌کرده‌ی غرب بودند و اکثر منابع مورد استفاده آنان آثار دانشمندان غربی بود و خود نیز در غرب نشو و نما یافته بودند، در حالی که حوزه‌ها چنین وابستگی فکری‌ای به غرب نداشتند. ولی روحانیان نیز از آنجا که معمولاً با افکار غرب آشنا نبودند، به خصوص در دوره‌ی قاجار و پهلوی، نمی‌توانستند نظرات روشنفکران را بپذیرا باشند و معمولاً چنین نظراتی را توطئه علیه دین و مذهب

تلقی می‌کردند. اختلاف دیگر آنها از اینجا نشأت می‌گرفت که روحانیان از درون به دین نگاه می‌کنند و با تعصب و روشنفکران از بیرون و با تسامح. روی هم رفته باید گفت که در صحنه‌ی سیاست نیز تلاش روشنفکران در راستای سیاسی نمودن دین و تلاش روحانیون دینی کردن سیاست بوده است. به عبارت دیگر، روشنفکران دین حکومتی و روحانیان حکومت دینی می‌خواستند. تعامل و تقابل نهادهایی چون روحانیت و روشنفکران ایرانی در رقابت سیاسی پس از مشروطه منجر به وقوع تحولاتی شد که به بحث و بررسی پیرامون آن خواهیم پرداخت.

### تقابل روحانیت و روشنفکران پس از انقلاب مشروطه

پس از درگیری‌های خونین «استبداد صغیر»، سرانجام، این مشروطه‌خواهان بودند که با پشتیبانی بی‌دریغ مراجع نجف به پیروزی رسیدند. موقعیت برتر علمی و حوزوی مراجع نجف و رساله‌های پربراری که عالمان مشروطه‌خواه نوشتند، مشروطه را نظامی اسلامی، مدرن و کارآمد نشان داد که کلید حل همه‌ی دشواری‌ها و بدبختی‌های جامعه ایرانی قلمداد می‌شد. اما پس از استبداد صغیر و فتح تهران وقایع به گونه‌ی دیگری رقم خورد که خوشایند روحانیان نبود. فاتحان تهران به پیروی از انقلابیون فرانسوی هیأت مدیره تشکیل دادند و برخلاف نظر مراجع نجف، که خواستار عفو عمومی بودند، درصدد مجازات مخالفان مشروطه برآمدند. محاکمه و اعدام سریع شیخ‌فضل‌الله مهم‌ترین اقدامی بود که در نخستین روزهای پیروزی انجام شد. شیخ مخالف سرسخت مشروطه بود ولی در حالی که شاه با مستمری گزاف به تبعید می‌رفت و مستبدانی چون عین‌الدوله با آرامش نظاره‌گر اوضاع بودند، شیخ مظلومانه به اعدام محکوم می‌شود. شاید مشروطه‌خواهان می‌خواستند با اعدام مجتهد نخست تهران مخالفان خود را بترسانند، ولی به‌نظر می‌رسد اعدام شیخ، با موقعیت والا و احترامی که به‌عنوان یک مجتهد داشت، روحانیان پشتیبان مشروطه را بیش از مخالفان نگران کرد. برای نخستین‌بار بود که در ایران یک مجتهد بزرگ به‌دلیل عمل کردن به آنچه وظیفه‌ی دینی خود تشخیص داده بود مجازات می‌شد. این اقدام به منزله‌ی هشدار به عالمان شیعی تلقی می‌شد و نشان از تزلزل موقعیت آنان در نظام جدید داشت. اعدام شیخ همچنین نشان‌گر پیدایش ماهیت پردازدآمیز و پیدایش

ناسازواری‌ها و تعارض‌های درونی گفتمان مشروطه ایرانی بود که به عرصه‌ی سیاست ایران منتقل شد و تکلیف‌منازعه‌های نظری به حوزه‌ی عملی سیاست و جدال بی‌پایان نیروهای سیاسی واگذار گردید.

تعارض اصلی بین دو جناح سکولار و مذهبی بود که از همان اوایل تسلط مشروطه خود را نمایان ساخت. تا این زمان ماهیت سکولار مشروطه، به دلیل فضای دینی جامعه و نفوذ روحانیت، پنهان مانده بود. همه‌ی رساله‌ها و آثاری که بیشتر از سوی عالمان در پشتیبانی از مشروطه نوشته می‌شد بر دینی‌بودن مشروطه تأکید داشت و سازوکارهای فراوانی را برای سازگاری این نظام با اسلام پیش‌بینی کرده بودند، ولی در همان حال، گروهی از روشنفکران ایرانی با توجه به الگوی غربی مشروطه، از حضور سیاسی عالمان و دخالت دین در سیاست ناخشنود بودند. هر چند به‌خاطر نیاز به فتوای مراجع، در این باره آشکارا سخنی بر زبان نمی‌آوردند. این دو جناح در مبارزه با استبداد اختلاف‌ها را فراموش کردند ولی پس از سقوط این دشمن مشترک، آتش نهفته اختلاف‌ها شعله‌ور گردید. مجلس دوم و نشریه‌ها، کانون اصلی بروز این نزاع گفتمانی ویرانگر بود. در مجلس حزب اعتدالی نمایندگی روحانیان و اشراف محافظه‌کار، و حزب دموکرات نمایندگی رادیکال‌های بیشتر سکولار را برعهده داشت. دموکرات‌ها طرفدار تجدید سریع ایران بودند و اعتدالی‌ها حرکتی آرام و تدریجی را ترجیح می‌دادند. در این میان، برخی از روزنامه‌ها مقاله‌هایی در نقد روحانیت و باورهای دینی منتشر کردند که به نگرانی عالمان دینی دامن‌زده و اختلاف‌ها را بیشتر کرد.

این اختلاف‌ها تا آنجا رسید که مراجع نجف در نامه‌ای حکم به فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده، از رهبران دموکرات‌ها، داده و خواهان اخراج او از مجلس شدند و «اندک مسامحه در این امر را دشمنی با صاحب شریعت تلقی نمودند». این حکم به عنوان حکم تکفیر مشهور شد ولی عالمان نجف به طور رسمی اعلام کردند که قصد تکفیر نداشته‌اند و حکم فقط معطوف به فساد مسلک سیاسی و وجوب جلوگیری از حضور تقی‌زاده در مجلس و دخالت او در امور سیاسی است. تقی‌زاده از ایران اخراج شد ولی چندی بعد ترور آیت‌الله بهبهانی، که به دموکرات‌ها نسبت داده شد، آتش اختلاف‌ها را شعله‌ورتر ساخت (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ۹۷ - ۹۴). مازندرانی، از مراجع پشتیبان مشروطه در نامه‌ای برای

یکی از تاجران در توضیح این حکم به اختلاف‌های موجود اشاره کرد،

«در قلع شجره‌ی خبیثه‌ی استبداد و استوار داشتن اساس قویم مشروطیت، یک دسته مواد فاسده‌ی مملکت هم به اغراض دیگر داخل و با ما مساعد بودند. ماها به غرض حفظ بیضه‌ی اسلام و صیانت مذهب، سد ابواب تعدی و فعال مایشا و حاکم مایرید بودن ظالمین در نفوس و اعراض و آمال مسلمین و اجرای احکام مذهبییه و حفظ نوامیس دینیه و آنها به اغراض دیگر ... بعضی از مقدسین حال‌الغرض هم به واسطه دخول همین مواد فساد در مشروطه‌خواهان و از روی عدم تمییز این دو امر از یکدیگر، به وادی مخالفت افتادند ... مادامی که اداره‌ی استبدادیه سابقه طرف بود این اختلاف مقصد بروزی نداشت. پس از انهدام آن اداره‌ی ملعونه تباین مقصد علنی شد. ماها ایستادیم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی که ابدالدهر خلل ناپذیر است استوار داریم. آنها هم در مقابل تحصیل مراودات خودشان به تمام قوا برآمدند. هر چه التماس کردیم که برای حفظ دنیای خودتان هم اگر واقعاً مشروط‌خواه و وطن‌خواهید مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار بماند به خرج نرفت ... و چون مانع پیشرفت مقاصدشان را ما دو نفر (مازندرانی و آخوند) می‌دانستند، لذا انجمن سری تهران، که در آن باییه و ارامنه و مسلمانان نامقید عضو هستند، درصدد برآمدند که نفوذ ما را مانع شوند و شایع کردند که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضر است باید در سلب این نفوذ بکوشند. اعتماد به این نوکشیده‌ها از اعتماد به خود ماها بیشتر شده است ... کار به جایی رسیده که از جانمان هم خایف و چه ابتلاها داریم ... باید به عوض اشک خون گریه کرد که این همه زحمات برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی به واسطه‌ی همین چند نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم» (افشار، ۱۳۵۹، ۲۳۱).

اختلاف‌های سیاسی این دوره ریشه در تعارض دوسویه‌ی سکولارها و مذهبیون گفتمان مشروطه داشت. مراجع و عالمان دینی از مشروطه‌ای پشتیبانی می‌کردند که با

دین سازگار و براساس موازین شریعت بود ولی روشنفکران و تجددگرایان در اندیشه‌ی ایجاد مشروطه‌ای سکولار بودند؛ این امر نگرانی عالمان را برانگیخت (آبادیان، ۱۳۸۳، ۲۶۰-۲۵۵). در نشریه‌های این دوره نیز همین منازعه‌های گفتمانی نمود پیدا می‌کرد. به هر حال مشروطیت که از موضعی دینی و با پشتیبانی عالمان دینی آغاز شده بود، در عمل اندک‌اندک از ماهیت دینی خود و خواسته‌های عالمان و روحانیان به نفع جناح سکولار فاصله می‌گرفت و پشتیبانی پرشور آنان را از دست می‌داد. در نبود حمایت عالمان دینی توده‌های مذهبی نیز شور و اشتیاق خود را برای پشتیبانی از مشروطه از دست می‌دادند.

پس از نهضت مشروطه، دو گروه بیش از همه فعال بودند روحانیان و روشنفکران. مطالعه‌ی نقش‌هایی که دو گروه مزبور در طول نهضت ایفا کردند، این واقعیت را نشان می‌دهد که روشنفکران نظریه‌پردازان نهضت بودند، روحانیان بسیج‌کنندگان نهضت. روشنفکران در حوزه اندیشه گام برداشته و روحانیان در حوزه عمل. البته روحانیان به ویژه بعد از پیروزی نهضت اقداماتی تئوریک در جهت دینی کردن اصول مشروطه انجام دادند؛ ولی ایدئولوگ بودن و نظریه‌پردازی وظیفه اصلی روشنفکران بود. در نهایت آنچه که اتفاق افتاد یعنی قانون اساسی که چارچوب نظام سیاسی را شکل می‌داد، برخواست و هدف روشنفکران بود. روشنفکران در مبارزه ضد استبدادی خود، به دلیل اینکه از پایگاه فکری گسترده‌ای در میان جامعه برخوردار نبودند، به حمایت فکری و نظری رهبران و علمای مذهبی نیاز فراوان داشتند. بدین منظور به کوشش گسترده‌ای جهت جلب حمایت فکری آنان دست‌زدند و در این راه موفق شدند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ۴۱).

اما بعدها در مورد مسایلی مانند مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی مشروطه اختلاف و تعارض پیش آمد. این تعارض بین روحانیان و روشنفکران یک اختلاف لفظی یا مصداقی یا به عبارتی دیگر نزاعی سطحی و ظاهری نبود. بحثها و گفتگوهای پارلمانی بین روحانیان و روشنفکران برخاسته از تعارض عمیق، نظری و مفهومی بود. روحانیان با تکیه برداشته‌ها و اندوخته‌های دینی خویش از یک‌سو و روشنفکران با اعتماد بر معارف سیاسی جدید غرب از دیگر سو، روی در روی هم قرار گرفته بودند. مصافی که در گذشته برحسب مصالح و منافع وقت، سر به زیرخاکستر برده و اکنون سر برآورده بود، مصافی بین حکومت مشروطه غربی و استقلال مقام شریعت بود. در نبود قانون اساسی و متمم آن که

بازتاب تضاد مزبور بود، روشنفکران و مدافعان حکومت مشروطه غرب پیروز شدند و توانستند روحانیان را پس از مشروطه کنار بگذارند. نکته قابل توجه این است که روحانیان نتوانستند در فرآیند مبارزات فکری، جایگزین دینی مناسب ارائه دهند و فقط به تبلیغ نظام سیاسی مورد نظر روشنفکران پرداختند. در نهضت مشروطه، روشنفکران بودند که باخارج ساختن تدریجی رهبری از کنترل روحانیت و علمای مذهبی اداره امور را به دست گرفتند. روشنفکران با حرکت گام به گام خود از یک طرف مخالفین را از سر راه برداشتند و از سوی دیگر با استقرار نظام جدید که مبتنی بر نهادهای مشروطه بود، نظامی را که قبل از پیروزی نهضت در نظر داشتند تأمین کردند (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ۲۳۰ - ۲۵۷). از طرف دیگر روشنفکران از تفرقه و شکاف موجود میان روحانیان به نفع خود استفاده نمودند.

ساختار سیاسی - اجتماعی نظام مشروطه چه تأثیری بر کارکرد نهادهای روشنفکری و روحانیت داشته است؟ سوالی است که در بخش زیر به آن می‌پردازیم.

## ۱. مجلس شورای ملی

دو ماه پس از صدور فرمان تشکیل مجلس، نخستین دوره مجلس شورای ایران افتتاح شد. در جمع وکلای دوره اول، عناصر و عوامل وابسته به بیگانه کم نبودند؛ مانند پسر میرزا ابوالحسن خان شیرازی که عضو دفتر مجلس بود و برای سفارت انگلیس جاسوسی می‌کرد (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷، ۶۴۹). با وجود این، تا سخن از قانون و نظام‌نامه اساسی نبود کمتر اختلافی میان نمایندگان و دیگران پیدا می‌شد، اما از زمانی که مجلس تصمیم به تدوین قانون اساسی و تنظیم آن گرفت، اختلاف میان نویسندگان و مترجمان قانون اساسی و روحانیان مجلس آغاز گردید. روحانیان، که از قانون شریعت طرفداری می‌کردند و تدوین قانون جدید آن هم متخذ از قوانین کشورهای غربی را بی‌مورد می‌دیدند، خواستار اجرای احکام دینی در قالب مقررات جدید و متناسب با شرایط موجود بودند. به عکس، روشنفکران مشروطه خواه شرط پذیرش نظام‌نامه قانون اساسی کشور را در ترجمه و تطابق آن با قوانین دیگر کشورهای مشروطه می‌دانستند. این اختلاف در خاستگاه، که منشأ اختلاف‌های آینده میان دو جناح مزبور گردید، از دیدگاه شیخ فضل‌الله نوری رودررویی با اجرای احکام مذهب تلقی شد. او می‌گفت: «دین اسلام اکمل ادیان و اتمّ

شرایع است و این دین دنیا را به عدل و شورا خواند. چه اتفاق افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید؟» (ترکمان، ۱۳۶۲، ۱۵۰).

به همین روی، اولین مجلس شورا، که به گفته تقی‌زاده «یک مرکز انقلابی درجه اول از جنس مجلس اساسی فرانسه» و حضور تربیت‌شدگان فرنگی‌مآب، روح مجلس و رونق کار بود، (تقی‌زاده، ۱۳۳۷، ۲۱) تشکیل شد. با توجه به اظهارات بهبهانی، «همه می‌دانند که دولت انگلیس تا چه حد همراهی کرد. در حقیقت، ما این مجلس محترم را از مساعدت و همراهی دولت انگلیس داریم» (محیط‌مافی، ۱۳۴۲، ۳۵۶). این گفته تقی‌زاده می‌تواند به حقیقت نزدیک باشد که سیر جریان‌های سیاسی مشروطه و مجلس شورای ملی «به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، به منافع و مقاصد انگلیس خدمت می‌کرد» (افشار، ۱۳۵۹، ۷۹).

همین اختلاف اندیشه‌ها عناصر متجدد را از روحانیان اصلاح‌طلب جدا ساخت و آن‌ها را در حوادث آینده در برابر هم قرار داد. هرچند در مجلس اول، علما به خاطر مقام مذهبی از احترام خاصی برخوردار بودند، اما در آن مجلس، قدرت سیاسی‌ای که از علما انتظار می‌رفت، به دست نیامد. علت ضعف قدرت سیاسی علما را می‌توان در تضاد بین آنان و تندروان مجلس و نیز از میان رفتن وحدت روحانیت در این دوره دانست. این سبب گردید تا سایر گروه‌ها و نیروهای اجتماعی وارد میدان فعالیت اجتماعی و سیاسی شوند و قدرت را از روحانیان بگیرند و با مخالفت علنی درباره دخالت روحانیت در سیاست کشور و اجرا نمودن خواسته‌های قانونی و مذهبی ایشان، آن‌ها را به نوعی انزوای اجتماعی و سیاسی مجبور سازند.

حتی پس از آشکار شدن دوگانگی مشروطه و مذهب، «صریحاً در مجلس گفتند که ما مشروعه نمی‌خواهیم» (نوری، ۱۳۶۲، ۲۸). اما شاه مخالفت کرد که مشروطه غیرممکن است و چون ما مسلمان هستیم، «مشروعه» باشد. تقی‌زاده در مجلس فریاد زد که مطلب و منظور اصلی ما، «مشروطه» است. شاه پرسید: مشروطه را بر چه اساسی می‌خواهند؟ گفته شد: بر اساس اعلان کنسولگری انگلیس که در آن لفظ مشروطه بود، ولی شاه نپذیرفت و گفت: مشروعه باشد. گفتند: اگر عنوان مشروعه رایج گردد، حکومت شرعی را فردا دیگران ادعا خواهند کرد و کاری در دست دولت نمی‌ماند. محمدعلی‌شاه پیشنهاد کرد که لفظ «مقننه» به جای «مشروطیت» نوشته شود؛ زیرا گفته می‌شد ترجمه صحیح «کونستیتوسیون»، مقننه است نه مشروطه که به زعم بعضی، ترجمه سهوی



Constitutional بوده است. جمعی از علما و سه تن از حجج اسلام حامیان مجلس، یعنی آقا سیدعبدالله بهبهانی و آقا سیدمحمد طباطبائی و بخصوص شیخ فضل الله نوری گفتند: لفظ «مشروع» مقدم است و ما آن را قبول داریم. آزادی خواهان مجلس بسیار به تکاپو افتادند و مجلس بر لفظ «مشروطیت» اصرار کرد. ممبرالسلطنه دوباره به دربار رفت و پس از اغتشاش فراوان، دست خط شاه در تصدیق مشروطیت به مجلس آمد (محیط مافی، ۱۳۴۲، ۱۶۱).

به طور کلی، مجلس شورای ملی که پس از انقلاب مشروطه به وجود آمد به گونه‌ای بود که تحت سیطره روشنفکران قرار داشت و در واقع خواسته‌ها و اهداف آنها را نمایندگی می‌کرد. لذا پس از تشکیل مجلس توسط مشروطه خواهان، دو گروه روشنفکران و روحانیان در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند. این برخوردها و کشمکش‌های فکری و کلامی بیانگر تعارض بین سیاست مشروطیت و اصول شریعت بود. امری که از آغاز توسط روشنفکران پوشیده می‌شد، ولی پس از مشروطه اظهار آن را یافته بودند. در این دوره، روشنفکران مجلس، مجلس را بعنوان یک مقام قانون گذار متکی بر سیاست عقلی - عرفی می‌شناختند و وجود قانون گذاری الهی را نفی می‌کردند. از دیدگاه فلسفه‌ی مشروطیت، خواه مرجع نجف باشد و خواه فرمانروایی هیأت مجتهدان بیرون از قلمرو مجلس، سیاست دینی و ریاست فائقه‌ی روحانی، مردود بود. از نظر روشنفکران، نظارت شرعی سه ایراد مهم و اصولی داشت: اولاً، این نظارت مغایر اختیارات قانون گذاری مجلس اول است؛ ثانیاً وکلای مجلس، وکالت مجلس را در دست دارند و نمی‌توانند از لحاظ قانونی، دیگری را به جای خود بگمارند؛ ثالثاً اگر نظارتی لازم باشد، بایستی علمای هیأت نظار به رأی مجلس شورا برگزیده شوند. در نهایت امر دو تفکر متقابل، موافق گشتند. این دو تفکر متقابل در مورد اصل نظارت علما بدین صورت به اشتراک نظر رسیدند که از میان مجتهدان و فقیهانی که مطلع به مقضیات زمان باشند مجلس خود پنج نفر را به سمت عضویت مجلس انتخاب کند تا در تطبیق مواد قوانین با قواعد شرعی رأی بدهند. این ماده به عنوان اصل دوم قانون اساسی در متمم گنجانده شد.

از دیگر عناصر مهم در برخورد بین روشنفکران مشروطه خواه و روحانیان شریعت خواه مجلس، اصل آزادی مذهب بود.

برخی از نمایندگان مدافع این اصل، با افراط در تفکیک مطلق سیاست و دیانت، هرگونه ارتباطی را بین دین و دولت، انکار می‌کردند. به همین جهت می‌گفتند: که قانون اساسی نباید دولت را مسئول رسمی ترویج اسلام بنمایاند ... از اختلافات دیگر بین روحانیان و نمایندگان روشنفکر مجلس، مسأله حقوق اجتماعی یا بنیان برابری بود. طرح متمم قانون اساسی، اصل مساوات حقوقی را به طور کامل به رسمیت می‌شناخت و این اصل تمام ایرانیان را از تمامی مذاهب دربرمی‌گرفت. این اصل با شریعت در تعارض صریح می‌افتد ... روشنفکران خارج مجلس نیز مثل نویسندگان «حبل‌المتین» طرفداری خود را از اصل مساوات حقوقی ابراز کرده بودند. در خصوص مخالفت علما با این اصل کار بدان جا کشیده شد که «... حتی بهبهانی که به هواخواهی خود از نظام مشروطه ادامه می‌داد برضد اصل مربوط به برابری برخاست». بالاخره اصل هشتم متمم قانون اساسی که اهالی مملکت ایران را در برابر قانون دولتی تساوی‌الحقوق می‌دانست، پس از آن همه تهدید، تندی و سختی و مخالفت‌های پیگیر به تصویب رسید (آدمیت، ۱۳۴۰، ۵۵ - ۲۵۱).

فریدون آدمیت که از بنیان‌گذاران مجمع آدمیت بود خواستار اصل تساوی بین تمام افراد، اصل تعلیمات اجباری، اصل آزادی مطبوعات بدون نظارت علما بودند که با مخالفت‌های صریح علما مواجه شدند. وی معتقد بود اصل تصویبی نهایی توسط مجلس در مورد اصل مساوات باز نقصی بر اصالت تساوی کامل افراد وارد نمی‌ساخت. زیرا به هر حال، حقوق اجتماعی اتباع را همان قانون دولتی موضوعه تعیین می‌کرد. و چنین امری، موفقیت و پیروزی برای روشنفکران بود. برخورد مدافعان سیاست عقلی (روشنفکران) با شریعت‌مداران در مسأله عرفی ساختن و غیردینی کردن نظام قضایی، برجستگی و نمود بیشتری داشت. طرح پیشنهادی کمیسیون متمم قانون اساسی بر عرفی ساختن کامل دستگاه قضایی تأکید دارد و استقلالی برای محاکم شرعی که از قبل وجود داشت و توسط علما و روحانیان اداره می‌شد، قائل نبود. سخن عبدالله بهبهانی، موضع روحانیت را به خوبی روشن می‌کند: «قانون اساسی برای یک ماده در مجلس معطل است و آن مسأله قضاوت است که روحانیان مجلس میل دارند به صورتی نوشته شود که به مسند ریاست شرعی آنها خلل نرساند. مشروطه‌خواهان میل دارند، به صورتی نوشته شود که تمام محاکمات، راجع به دیوان عدالت باشد و در مسایل شرعی از طرف دیوان عدالت به

محاضر شرعی رجوع شود...» بالاخره کشمکشها، به شناختن نظام قضایی عرفی انجامید و کار متمم قانون اساسی نیز تمام شد (آدمیت، ۱۳۴۰، ۵۵ - ۲۵۱).

به طور کلی جریان روشنفکری و روشنفکران در مجلس شورای ملی و تدوین اصول قانون اساسی نقشی فعال و برجسته داشتند. اینان با الگو قراردادن قوانین اساسی اروپایی، به خصوص فرانسه و بلژیک و عدم توجه به اصول و مقررات اسلامی در امر تدوین قانون اساسی و متمم آن، در جهت عملی نمودن اهداف و مقاصدشان گام برداشتند. به عبارت دیگر، روشنفکران با کنترل فکری - سیاسی خود پس از مشروطه، آرمان‌هایشان را در چارچوب قانون اساسی و مجلس شورای ملی تحقق بخشیدند (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ۶۷ - ۶۴). بدین ترتیب، از زمان امضای فرمان مشروطیت تا دوره دوم مجلس شورای ملی، روحانیان به تدریج از صحنه فعال سیاسی کشور کنار کشیده یا کنار گذاشته شدند. در مقابل مشروعه‌خواهان و مشروطه‌خواهان، بخشی از روحانیان که خواهان اجرای دقیق اسلام بودند، از صحنه خارج شدند. این حذف با اعدام شیخ فضل‌الله نوری چهره‌ای خشن به خود گرفت. بخش دوم از روحانیان که با مشروطه‌خواهان همراهی می‌کردند، عمدتاً بعد از استبداد صغیر و در جریان منازعات مجلس دوم کنار رفتند (زاهد، ۱۳۸۳، ۴۰۹). در دوره رضاشاه نیز تعداد روحانیان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم به شش نفر در مجلس دهم رسید. چنان که در آخرین مجلس دوران رضاشاه دیگر هیچ روحانی‌ای در مجلس حضور نداشت (سینایی، ۱۳۸۴، ۱۸۰).

## ۲. قانون اساسی

یکی از مسائل مهم که مجلس پس از افتتاح به آن پرداخت، تدوین «قانون اساسی» بود. پیش‌نویس طرح تنظیم قانون توسط حسن پیرنیا و برادرش حسین پیرنیا و همیاری سعدالدوله، در پنجاه و یک ماده نوشته شد. سعدالدوله برای کمک به تدوین قانون اساسی مشروطه، چند جلد کتاب «قانون» از پارلمان انگلیس و یک نسخه از قانون اساسی بلژیک را از منشی سفارت بلژیک به دست آورد و در اختیار هیأت مزبور قرار داد و آنها مشغول تدوین قانون شدند (تقی‌زاده، ۱۳۲۵، ۹۱).

البته پس از پیشنهاد آن به مجلس، هیأتی دیگر، عبارت از سعدالدوله و تقی‌زاده و

مشارالملك و حاجی امین الضرب و نصرالله اخوی و مستشار الدوله، با استفاده از قانون اساسی بلژیک و تا حدی قانون اساسی فرانسه و توجه به قوانین کشورهای بالکان به تدوین قانون اساسی و رفع نقص نسخه سابق آن پرداختند (رحیمی، ۱۳۵۷، ۳۱) هم چنین، برای اینکه ترجمه بودن آن مورد اعتراض برخی نمایندگان مجلس قرار نگیرد، بعضی از مواد را تا اندازه ای تغییر دادند، تا همه گروههای مختلف از جمله تندروان مشروطه خواه را راضی کنند. این تعارض دربرداشت و تدوین «قانون اساسی» برای ایران، جنجال فراوانی برانگیخت. به محض آنکه علما احساس کردند، از آن پس امکان دارد قانونی غیر از قرآن و حدیث به شیوه ای رسمی مورد استفاده قرار گیرد، واکنش هایی سخت نشان دادند. شیخ فضل الله نوری با هر نوع اولویت دادن اندیشه های غربگرایانه به مخالفت برخاست، و در این باره نوشت: «نظام نامه اساسی و قانونیت مواد سیاسه و نحوها باید موافق شریعت باشد» (نوری، ۱۳۶۲، ۴۷) و نیز «اساس قانون مشروطه، لباسی است به قامت فرنگستان دوخته که اکثر و اغلب خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند» (ترکمان، ۱۳۶۲، ۳۲۰). در نتیجه، کشمکش های فراوانی بین همه گروه های ایرانی مختلف در گرفت، روی هم رفته اوضاع نشان می داد که در تنظیم پیش نویس قانون اساسی، نسخه برداری از قوانین دیگر کشورهای مشروطه امری تصادفی نبوده، بلکه مشروطه گران در این تدوین، حساب شده رفتار کرده اند، و بر اساس اسناد بدست آمده، فراماسون های ایرانی عضو لژ بیداری و طرفدار غرب، پس از افتتاح مجلس سعی کردند در تدوین قوانین به مشروطه خواهان کمک کنند (رئین، ۱۳۵۷، ۲۰۱). در نهایت باید گفت در صدر مشروطیت روشنفکران در نخستین قانون اساسی کوچک ترین جایی برای مذهب و روحانیت باز نکردند. حال آنکه شاه در فرمان هایش دیانت و شریعت را، به رغم آنان، با تأکید مطرح می کرد! و در عمل هم چند ماهی طول نکشید که بلندترین اصل متمم قانون اساسی به دخالت روحانیان اختصاص یافت (یثربی، ۱۳۷۶، ۲۶۰). اصل دوم یا همان اصل طراز در متمم قانون اساسی مشروطه نقش و جایگاه روحانیان را چنین تعریف کرده بود. مطابق این اصل:

« ... مقرر است در هر عصری از اعصار، هیأتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی بیست

نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند به مجلس شورای ملی معرفی بنمایند، پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده و به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجّه (عج) تغییرپذیر نخواهد بود».

### ۳. آزادی و قانون

«قانون اساسی مشروطه» همه شهروندان ایرانی را از آزادی برخوردار و در برابر قانون «برابر» می‌دانست. این نوع برداشت از مفهوم عرفی «آزادی» و برابری، مخالفی نداشت، ولی مفهوم غربی آزادی، که توسط مشروطه‌خواهان در مجلس عنوان می‌گردید، مخالفت سخت برخی از علما با انقلاب مشروطه را برانگیخت و شیخ فضل‌الله آن را برخلاف مذهب اسلام خواند. فکر آزادی و مشروطه‌گی به سبک جدید و حمله به اصول مقدس شریعت از دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه ظاهر شد. در این دوره، برجسته‌ترین مبلغان سیاسی همچون ملک‌خان، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا یوسف‌خان هر یک به نوعی در این باره فعالیت می‌کردند. علاوه بر این، گروه درس‌خوانده جدیدی به وجود آمده بود که ایدئولوژی سیاسی‌اش «ترقی» و «آزادی» به مفهوم غربی آن بود. بینش روشنفکری به لحاظ نظری، چیزی نبود جز بیان منسجم و قاعده‌مند آراء اومانیستی که در قالب جهان‌نگری عصر روشنگری، تمامی حوزه‌های علوم طبیعی، اخلاقیات، سیاست، حقوق و دین را تحت سیطره فکری خود درآورده بود.

روشنفکران در این دوره به لحاظ پایگاه اجتماعی عبارت بودند از: سیاست‌مداران، روزنامه‌نگاران، داستان‌نویسان و هنرمندانی که تلاش می‌کردند آراء اومانیستی عصر جدید و ارزش‌ها و مفاهیم دیدگاه اومانیستی و مادی فلاسفه قرون هفدهم و هجدهم را در میان توده مردم، که هنوز پایبند آداب و عادات دینی بودند، بسط داده و بر آنها حاکم نمایند. به

اجمال، می‌توان گفت: نقش تاریخی جریان «روشنفکری» در تمدن غربی، مبارزه با ارزش‌ها و آداب و عادات دینی و بسط آداب و اعتقادات اومانیستی تمدن جدید در تمامی حوزه‌ها و قلمروهای حیات فردی و اجتماعی بوده است. به موجب همین، در اصل بیست و ششم متمم قانون اساسی نوشتند: «قوای مملکت ناشی از ملت است». این عبارت درست معادل جمله‌ای است که در آخرین «اعلامیه حقوق بشر» قید شده: «اراده ملت اساس قدرت حکومت است». این نوع تعبیر از حاکمیت ملی و آزادی و تأسیس قانون حتی از دیدگاه روشنفکران و مشروطه‌گران ایران اساس مذهبی نداشت.

همین اساس غیرمذهبی و اخذ حاکمیت ملی از مفهوم غربی آن مورد بحث و انتقاد شیخ فضل‌الله نوری و هواداران او قرار گرفت. روی همین اساس، از دیدگاه اندیشه مذهبی، آزادی و استقلال، به گونه‌ای که آدمی هیچ‌گونه عبودیت تکوینی حتی نسبت به خداوند نداشته باشد و طبیعتاً هیچ تکلیف و مسئولیتی را نپذیرد و یا از قبول هر نوع مسئولیت اخلاقی یا حقوقی سرباز زند، به نفی توحید می‌انجامد، و توحید برای هیچ انسانی چنین آزادی و استقلالی قایل نیست. اما این معنای آزادی، که مهم‌ترین رکن نظریه سیاسی «مردم‌سالاری» (دموکراسی) است، مورد تأکید اعلامیه جهانی حقوق بشر قرار گرفته و در آن به‌طور تلویحی گفته شده که حق وضع قانون و تعیین حاکم در اصل از آن خود انسان‌هاست و هیچ قدرت دیگری صلاحیت بر عهده‌گرفتن این دو امر مهم را ندارد. افراد جامعه، هر قانونی را که خود بخواهند و هر حاکمی را که بپسندند بر خویش حاکم می‌گردانند و هیچ مقام دیگری نمی‌تواند در این کار مداخله کند. این اندیشه با شریعت اسلام سازگاری ندارد؛ زیرا به دیده‌ی شریعت، حق تعیین قانون و حاکم، در اصل و ابتدا از آن خداوند است. شیخ فضل‌الله نوری در اعتراض به مفهوم اومانیستی «آزادی» نوشت: «مجلس دارای شورای کبرای اسلامی است و به مساعی مشکوره حجج اسلام و نواب عامه امام قائم شده... ممکن نیست که آثار پارلمنت انگلیس بر آن مترتب گردد و بتوان قانون آزادی عقاید و اقلام و تغییر شرایط و احکام را از آن گرفت و بر افتتاح قمارخانه و اشاعه فواحش و کشف مخدرات و اقامه منکرات نایل گردید. هیهات! ... بدانید که طبع مملکت ما را غذای مشروطه اروپا دردی است بی‌دوا و جراحی است فوق جراح...» (ترکمان، ۱۳۶۲، ۲۴۱).

اما چون مردم از ستم استبداد و نبود آزادی به ستوه آمده بودند و مشروطه‌گران نیز حقیقت سیاست را برای آن‌ها توضیح نمی‌دادند، انتقاد و اعتراض شیخ را به آزادی و برابری، حمل بر هواداری از استبداد نمودند و از سخنان او مخالفت با آزادی مردم را انتزاع کردند. در اینجا، با فرصتی که مخالفان اندیشه‌های شریعت‌خواهی شیخ به دست آوردند، وی را «هوادار استبداد» و «مخالف آزادی» خواندند و چون عامه نمی‌توانستند دو مفهوم یاد شده از آزادی را از یکدیگر جدا کنند، در ظاهر او محکوم گردید. اندیشه‌های شیخ در همین موضوع، هیچ تفاوت اصولی با آراء هم‌قطاران خود از علمای نجف و ایران نداشت و اگر تفاوتی پیش آمد و پاسخ‌هایی در مورد مقالات او نوشته شد به آن دلیل بود که شیخ فضل‌الله زودتر به این حقیقت دست یافت که آزادی مطرح شده برای رهایی از مقررات شریعت و اجرا نشدن آن در شئون کشور است؛ دیگران دیرتر به این واقعیت رسیدند.

آشکارترین نمونه اندیشه آزادی‌خواهی علمای نجف، که گفته مزبور را تأیید می‌کند، لایحه «شرح و توضیح مرام مشروطیت و آزادی‌خواهی» است که به اشاره آیت‌الله آخوندخراسانی و آیت‌الله میرزاعبدالله مازندرانی در تاریخ ۲۰ محرم ۱۳۲۵ قمری توسط شیخ اسماعیل محلاتی نگاشته شده است (شریف‌کاشانی، ۱۳۶۲، ۲۴۹). میرزای نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» (نائینی، ۱۳۸۲، ۷۵) و نیز عبدالرسول کاشانی در رساله «انصافی» (کاشانی، ۱۳۷۰، ۱۸) که به اشاره ملاحبیب‌الله کاشانی از مجتهدان بنام صدر مشروطه نگاشته، همچنین سیدحسین موسوی در رساله «تشکیل ملت متمدن» از آزادی مشروع حمایت کرده‌اند. از سیدمحمد رفیع طباطبائی «نظام‌العلماء» هم رساله‌ای به نام «حقوق دول و ملل یا تحفه خاقانیه» منتشر شده است (آدمیت، ۱۳۵۵، ۱۹۵) که در آن، به مساوات اعتراض می‌نماید. وی در این رساله نوشته است: «از آزادی بلاخیزد» و آن را «خلاف قانون طبیعت» دانسته است (آدمیت، ۱۳۵۵، ۲۰۰). همچنین، شیخ‌ابوالحسین مرندی نجفی در «دلایل براهین الفرقان» در رد عقاید مزدکیان و جمهوری‌طلبان، اندیشه آزادی و دموکراسی و حریت مطلقه (به‌گونه غربی) را مردود دانست (ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ۲۱۰). گذر زمان نشان داد که پیش‌بینی‌های شیخ‌فضل‌الله رفته‌رفته جامه عمل پوشیدند و آزادی مطبوعات با انتشار گفتارهای انحرافی و مخالفت با احکام شریعت و نگهبانان آن به حدی گسترش یافت که ناخرسندی سایر علمای بزرگ را از آزادی مطلق مطبوعات

برانگیخت و در مجلس دوم، تلگرافی از آیت‌الله آخوندخراسانی و آیت‌الله مازندرانی به ناصرالملک (نایب‌السلطنه) ارسال گردید و ضمن اعلام ناخشنودی علما از مشروطه‌گران و شیوه کار مجلس دوم و لامذهب بودن برخی از شخصیت‌های سیاسی، به آزادی مطبوعات و عدم حق نظارت خود بر نشر مطالبی که مربوط به مسائل مذهبی است، اعتراض نمودند (ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ۲۱۰). شیخ فضل‌الله قضاوی پشت پرده سیاست و مفاهیمی چون «آزادی» را فریب بزرگ می‌دانست و میگفت: «منشأ این فتنه فرق جدید و طبیعی مشرب‌ها بودند که از همسایه‌ها اکتساب نمودند و به صورت بسیار خوش اظهار داشتند که قهراً هر کس فریفته این عنوان و طالب این مقصد باشد [آن را طلب کند] (ملک‌زاده، ۱۳۷۱، ۹۰).

#### ۴. برابری و مساوات

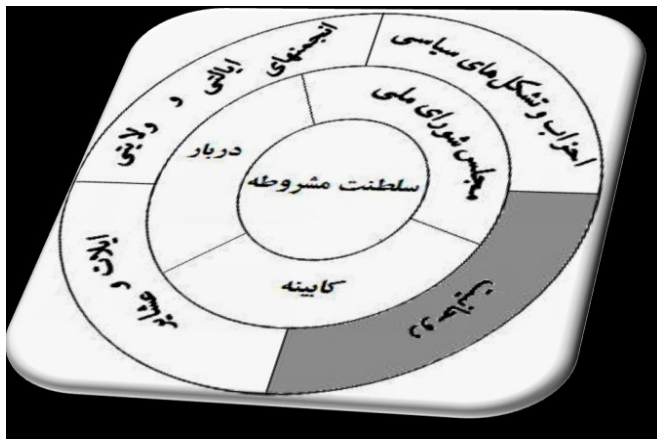
از دیگر مسائل مورد اختلاف، مساوات حقوق اجتماع افراد بود که جنجالی از سوی روشنفکران برانگیخت. متمم قانون اساسی بر مساوات حقوق آحاد ملت تأکید داشت و این مساوات، تمام اتباع ایران، اعم از مسلمان و اقلیت‌های مذهبی، زرتشتیان و مسیحیان و یهودیان، را دربر می‌گرفت. اصل تساوی حقوق از دیدگاه مشروطه (کنستیتوسیون) به کلی با احکام شرعی تعارض داشت. هرچند شریعت افراد بشر را از لحاظ انسانی با هم برابر و در حقوق و تکالیف انسانی نیز یکسان می‌داند، اما در اجرای احکام شرعی در جامعه، میان مسلمانان و غیر آن‌ها حقوق مساوی قایل نیست و هر کدام از احکام متفاوتی برخوردارند. این خصیصه از نظر کلی درست به نظر می‌رسد؛ زیرا اکنون با اعلان تساوی حقوق کلیه افراد بشر، هنوز شهروندان کشورهای جهان از حقوق متفاوتی برخوردارند و اعتراضی هم بر چنین تفاوتی نمی‌شود و شریعت اسلامی ضمن احترام فراوان به اصل تساوی حقوق، با اصل مساوات حقوقی از دیدگاه مشروطه‌خواهی سازش نداشت.

شیخ فضل‌الله در این باره می‌گفت: «محال است با اسلام حکم مساوات» و افزود که «احکام اسلامی» تفاوت فراوانی «بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارت و سیاست از ... مسلم و کافر و کافر ذمی و حربی و کافر اصلی و مرتد و مرتد ملی و فطری» می‌گذارد. بنابراین، چگونه یک مسلمان می‌تواند از قانونی پیروی کند که همه



مردم را برابر می‌خواند (نوری، ۱۳۶۲، ۲۸) و اینکه تمام ملل روی زمین باید در حقوق مساوی باشند، ذمی و مسلم خونشان برابر باشد و با همدیگر درآمیزند و به یکدیگر زن بدهند و زن بگیرند، (معاصر، ۱۳۵۳، ۱۰۴۷) این با صراحت، معارض احکام شریعت است. اصل «مساوات» را می‌توان نقطه آغاز جدایی تمام‌عیار شیخ از مشروطه، یا به سخنی دیگر، نقطه پایان سوء تفاهمات طرفین از مواضع یکدیگر دانست. آنچه مشروطه‌خواهان می‌گفتند و شیخ نیز می‌فهمید «متساوی الحقوق بودن انسان‌ها» بود و فرق بسیار است میان «مساوات در قانون» و «مساوات در برابر قانون».

«از میان سه مجتهد حاضر در مجلس (نوری و طباطبائی و بهبهانی)، تنها یک تن، یعنی سیدمحمد (طباطبائی) به سود اصل هشتم متمم قانون اساسی سخن گفت و دو مجتهد دیگر چنین استدلال کردند که قانون اسلام بایستی در این کشور اسلامی اجرا گردد» (بزرگ‌امید، ۱۳۶۳، ۱۰۴). بدین ترتیب سیدعبدالله (بهبهانی) با تصویب اصل برابری در مجلس مخالفتی نکرد و در نتیجه، قانون مذکور از تصویب گذشت. اما شیخ فضل‌الله به اصل «برابری» رأی نداد و با تصویب آن مخالفت کرد و آن را خلاف شریعت خواند.



جدول شماره ۱: ساختار سیاسی قدرت پس از مشروطه

## ۵. ایدئولوژی

روحانیان پس از مشروطه از یک طرف در پاسخ به تقاضای روشنفکران و از طرف دیگر با بینش ویژه خود در خصوص ظلمه بودن حکومت موجود، در تقویت و گسترش ایدئولوژیی نهضت مشروطه بویژه در مرحله بعد از پیروزی نقش قاطعی داشتند (اکبرزاده، ۱۳۸۰، ۴۱). هر چند رهبران مذهبی در ابتدا هیچ ایدئولوژی ای ارائه نمی‌کردند؛ اما آهسته، آهسته «مشروطیت»، ایدئولوژی قابل قبول آنها شد و تلاش کردند تا مشروطیت را تحت توجیحات دینی و شرعی اسلامیزه کنند. نماینده علما و مراجع طرفدار مشروطیت آیت‌الله نائینی است که اندیشه‌های جناح مشروطه‌خواه را تئوریزه و مدون کرده است. شیخ محمدحسین نائینی (متوفی ۱۳۵۵ ق) را می‌توان مهمترین عالم نظریه‌پرداز حکومت مشروطه براساس آموزه‌های اسلامی دانست (قادری، ۱۳۸۳، ۲۳۵).

## ۶. رهبری

پس از مشروطه سرنوشت به گونه‌ای دیگر رقم خورد و میان رهبران مشروطه اختلاف افتاد. ائتلافی که طی انقلاب مشروطه و پس از آن شکل گرفته بود مدام در حال تغییر بود و شکنندگی داشت؛ آن چنان که به هم چسباندن طیف ائتلاف‌ها از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی دشوار می‌نمود (فوران، ۱۳۷۸، ۲۹۵). این تشتت و اختلاف در میان رهبران روحانی به مراتب دامنه‌ی گسترده‌ای داشت. در یک سرطیف افرادی چون بهبهانی، طباطبائی و نائینی معتقد بودند که مشروطه‌گری با اسلام منافاتی ندارد. آنان ضمن حمایت از رژیم نو مشروطه در ایران با سخنرانی‌ها و نوشته‌های خود کوشش کردند که حکومت مشروطه دموکراسی را با شیوه‌ی حکومتی اسلام از لحاظ نظری آشتی دهند تا بدین ترتیب به حکومت استبدادی آن زمان که از نظر آنها ضداسلامی به شمار می‌آمد پایان دهند. در مقابل این دسته از روحانیان، طیف دیگر که در رأس آن شیخ فضل‌الله نوری قرار داشت از مشروطه مشروعه طرفداری می‌کردند و اختلاف اساسی وی با مشروطه‌خواهان از آنجا ناشی می‌شد که او می‌خواست قوانین مجلس کاملاً منطبق با قوانین اسلام باشد. لذا به جای مشروطه اصطلاح «مشروعه» را مطرح کرد (جاسمی، ۱۳۵۷، ۲۰۳). این رویکرد شیخ هر چند در ابتدا نمود عینی نداشت اما پس از

مشروطه به یک اختلاف اساسی و جدی بین روحانیت مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواهان تبدیل شد، تا جایی که محمدعلی شاه از این اختلاف به سود خود بهره جست و مجلس نوپای مشروطه را به توپ بست. به طور کلی رهبری روحانیت در مقایسه با روشنفکران از انسجام و همبستگی لازم برخوردار نبود و اختلاف‌ها و تکفیرهای پی در پی آنان در نهایت موجب تثبیت جایگاه روشنفکران در عرصه‌ی سیاست پس از مشروطه گردید.

### نتیجه‌گیری

از زمان تأسیس دولت قاجاریه در ایران تاکنون تحولات سیاسی، اجتماعی مهمی نظیر تحول از سلطنت مطلقه به مشروطه، تحول از قاجار به پهلوی و سپس جمهوری اسلامی، تحول از نظام سلطنتی به نظام جمهوری رخ داده است. تاریخ معاصر ایران در متن خود آستان دو انقلاب بزرگ بوده که این انقلابها منشأ بسیاری از تحولات و تغییرات در جامعه‌ی ایران بوده است. روحانیت و روشنفکران به مثابه‌ی نیروهای سیاسی و نهاد قدرتمند اجتماعی، در این تحولات نقش مؤثری داشته و رابطه‌ی آنها دچار فراز و نشیب‌های فراوانی گشته است. طبعاً حضور آنان پس از این دو انقلاب یکسان نبوده و دیدگاهها و اندیشه‌های آنها پیرامون نظام سیاسی و دولت و نیز کارکردشان در هر دوره به گونه‌ای متفاوت بوده است.

در این پژوهش به کارکرد روحانیان و روشنفکران پس از انقلاب مشروطه پرداختیم. هر دو گروه، هر چند در جریان انقلاب مشروطه با هم متحد بودند اما، پس از مشروطه به تدریج اختلاف بین آنها شروع شد. در مورد مسایلی چون قانون اساسی و مجلس شورای ملی که از ارکان اصلی نظام سیاسی مشروطه بود، اختلاف و تعارض اساسی پیش آمد. این تعارض میان روحانیان و روشنفکران یک اختلاف لفظی یا مصداقی یا به عبارتی دیگر نزاعی سطحی و ظاهری نبود. بحث‌ها و گفت‌وگوهای پارلمانی بین این دو گروه برخاسته از تعارض عمیق نظری و مفهومی بود. روحانیت با تکیه برداشته‌ها و اندوخته‌های دینی خویش از یک سو و روشنفکران نیز با اعتماد بر معارف سیاسی جدید غرب از دیگر سو، رو در روی هم قرار گرفته بودند. مصافی که در گذشته برحسب مصالح و منافع وقت سربه زیر خاکستر برده ولی پس از مشروطه سربرآورده بود. مصافی بین حکومت مشروطه غربی و

استقلال مقام شریعت بود. در مواردی چون قانون اساسی و بعداً تشکیل مجلس شورای ملی که بازتاب اصلی این تضاد بود، این روشنفکران بودند که پیروز شدند و توانستند روحانیان را اندک اندک از پیش‌روی خود بردارند. نکته قابل توجه این است که روحانیت نتوانست در فرآیند مبارزات فکری، جایگزین دینی مناسب ارائه دهد و فقط به تبلیغ نظام سیاسی مورد نظر روشنفکران پرداختند. پس از سپری شدن سه دهه از مشروطه این روشنفکران بودند که با خارج ساختن تدریجی رهبری از کنترل روحانیت و علمای مذهبی اداره امور کشور را به دست گرفتند. آنها با حرکت گام به گام و تدریجی خود از یک سو مخالفین را از سر راه برداشتند و از سوی دیگر با استقرار نظام سیاسی جدید که مبتنی بر نهادهای مشروطه بود، نظامی را که قبل از پیروزی مشروطه در نظر داشتند تأمین کردند. عاقبت نزاع بین این دو گروه و شرایط نامساعد داخلی و خارجی، حکومت مشروطه نوپای ایران را در دامان حکومت استبدادی پهلوی انداخت. حتی پس از استقرار رژیم رضاشاه نیز روشنفکران با طراحی و کمک به اجرای سیاست نوسازی، به شدت از نفوذ و اعتبار اجتماعی و سیاسی روحانیت و رهبران مذهبی کاستند.

## منابع و مأخذ:

۱. آبادیان، حسین، بحران مشروطیت در ایران، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳
۲. آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷
۳. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۵
۴. -----، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۶
۵. -----، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۴۰
۶. -----، اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱
۷. آل‌احمد، جلال، غربزدگی، تهران، نشر فردوس، ۱۳۷۲
۸. احتشام‌السلطنه، محمود، خاطرات، تهران: زوار، ۱۳۶۷
۹. ازغندی، علیرضا، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، جلد اول، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۵
۱۰. افشار، ایرج، اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۹
۱۱. اکبرزاده، فریدون، نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰
۱۲. بزرگ‌امید، ابوالحسن، مظفرالدین شاه و مشروطیت، تهران: کوروش، ۱۳۶۳
۱۳. ترکمان، محمد، مکتوبات، تهران: رسا ۱۳۶۲
۱۴. تقی‌زاده، حسن، مقالات، تهران، باشگاه مهرگان، ۱۳۳۵
۱۵. تقی‌زاده، حسن، خطابه، تهران: باشگاه مهرگان، ۱۳۳۷
۱۶. حسینی‌زاده، محمدعلی، اسلام سیاسی در ایران، قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۶
۱۷. رائین، اسماعیل، فراموش‌خانه و فراماسونری در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
۱۸. رحیمی، مصطفی، قانون اساسی و اصول دموکراسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷
۱۹. سینایی، وحید، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران: کویر، ۱۳۸۴
۲۰. شریف‌کاشانی، محمدمهدی، واقعیات اتفاقیه در روزگار، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۲
۲۱. فوران، جان، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸
۲۲. قانون اساسی و متمم آن، تهران، انتشارات: صفی‌علیشاه، بی تا
۲۳. کاشانی، عبدالرسول، رساله انصافیه، تهران: مرسل، ۱۳۷۰

۲۴. کدی، نیکی آر ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۹
۲۵. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳
۲۶. محیط‌مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، جلد اول، تهران: جاویدان، ۱۳۴۲
۲۷. معاصر، حسن، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۳
۲۸. ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی، ۱۳۷۲
۲۹. نایینی، محمدحسین، تنبیه الامّه و تنزیه المله، تصحیح و تحقیق جواد ورعی، قم: بوستان کتاب ۱۳۸۲
۳۰. نوری، شیخ فضل‌الله، لوايح، به کوشش هما رضوانی، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۲

## مقالات

۱. زاهد، سعید، «ظهور رضاخان، پیامد انحراف در انقلاب مشروطه» مجله آموزه، شماره ۶، ۱۳۸۳
۲. بیگدلی، علی، «تعامل یا تقابل سه‌گانه بررسی تعامل نهادهای قدرت در جنبش مشروطه»، مجله زمانه، سال پنجم مرداد، ۱۳۸۵
۳. یثربی، سیدیحیی، «نگاهی به برخی از ویژگی‌های جریان روشنفکری صدساله‌ی اخیر در ایران»، مجله فرهنگ، شماره ۲۴، ۱۳۷۶
۴. مزینانی، محمدصادق، «شیوه تبلیغاتی جریان روشنفکری در نهضت مشروطیت»، روحانیت و مشروطه مجله حوزه، جمعی از نویسندگان، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵
۵. منوچهری، عباس، «سنت، تجدد و انسجام نظری در اندیشه‌های سیدجمال اسدآبادی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، تهران: انتشارات تهران، ۱۳۸۲
۶. خلجی، محمدمهدی، «جمهوری اسلامی و نظم نوین روحانیت»، فصلنامه ایران‌نامه، سال بیست و چهارم، شماره ۲ - ۳، تابستان و پاییز، ۱۳۸۷. قابل دسترسی در سایت:  
<http://www.fis-iran.org/fa/irannameh/volxxiv/orderofclericalestablishment>

## منابع لاتین

- Said, Edward 1994. Representations of the Intellectull. New York: Pantheon Books.

# **Interaction and Opposition between the Clergy and the Intellectuals during the Constitutional Revolution of Iran (1905-1940)**

Majīd Nijātpūr\* and ‘Alīriḍā Kalāntar Mihrjirdī\*\*

## **Abstract**

A full understanding of the nature and substance of movements and revolutions depends to a great extent on the determination of the role of the various social groups and forces that play an influential part in the execution of the same. The clergy and the intellectuals, due to the role that they play in most societies, are certainly counted as amongst the forces that have influence in social structures. The ideas that predominated during the constitutional movement led to an initial loose coalition between the clergy and the intelligentsia but eventually and inevitably ended in these two social forces being set off in opposition against one another. This was the first experience in the history of contemporary Iran in which two competing political groups worked together, in this case to bring the constitutional revolution to a victorious end. In the intellectual battles that took place between the two, the clergy was not able to put forth an appropriate religious alternative and sufficed itself with propagating the political system of the free thinkers. So for two decades after the constitutional revolution it was the free thinking intellectuals who held the reins of power in the country. During this time they slowly but surely pushed forward their agenda, removing any opponents from their path and establishing a new political system based on the institutions forged during the revolution—a system that they had already envisioned before the victory of the revolution. The main purpose of this article is to investigate the interaction and opposition between the clergy and the intellectuals during the constitutional revolution of Iran (1905-1940).

**Keywords:** Intellectuals, free thinkers, Constitutional Revolution of Iran, clergy, constitution of the revolution, ideology.

---

\*. Ph.D. Student of Political Sciences; Allameh Tabatabaee University (Chief Author).

\*\* . Graduated in Political Sociology; Allameh Tabatabaee University. Faculty member of Jahad Daneshgahi.